



۲۰۱۹/۰۶/۰۵



دوکتور محمد اکبر یوسفی

عید طفولیت که باز نیامد!

در همان روزی که مصادف با دومین روز عید فطر ۱۳۹۸ ه ش در افغانستان جنگ زده و نخستین روز در برخی از کشور های دیگر «اسلامی» بشمول «هندوستان» و هم در سایر کشور های «کثیرالادیان» به اشکال مشابه در کلتورهای متنوع دنیای



اسلام، در حال تجلیل بوده است، این "تبریکی"، از یک آدرس نامعلوم به آدرس «ایمیل» اینجانب آمد، که فرستنده صریح، شناخته نمی شد. همیشه دوستان کارشناس توصیه می نمودند که چنین "ایمیل" نباید باز گردد و نیت این بود که فوراً نابود ساخته شود، زیرا گفته بودند، که خطر ارسال "وایروس" متصور است. اما چون درین سن پیری دستم لرزه دارد، بجای حذف کردن، باز شد و این تصویر

با یک نغمه موزون موسیقی روشن شد. امید است که درین عصر و زمان "تکنالوژی" اطلاعاتی جدید، کدام "وایروس" فرستاده نشده باشد. اما وقتی سطر پائینی را خواندم که از "عطر خوش بوی عید فطر... تذکر رفته است، دوران طفولیت را بیاد آورد. تمام عمرم، بوی "گورا و خاصی" که از "پلو"، "چلو"، کاسه های نان شوربا" و "مالیده" و غیره در صبح روز عید، به مسجد شریف کوچک قریه ما آورده می شد، که پس از ادای "نماز صبح" نوش جان می شد، چنان لحظاتی است که تا همین سن، هیچ از یاد نرفته است و آن "خوشبونی غذاها" در آن صبح ها و فضای خاص دوستی و صمیمیت، اصلاً بی مثال بوده است. طوری که در گذشته هم یاد شده است، حدود ۷۱ سال قبل در یک قریه کوچک یکی از ولسوالی های دور افتاده، بنام "گلستان" مربوط ولایت فراه، که «قلعه میان» می نامیده اند (که حال در جنگ چهل ساله نابود شده است) (در نزدیکی تعمیر مرکزی ولسوالی "گلستان")، در یک خانواده پشتون "درانی"، مسلمان متدین (سنی) بدنیا آمده ایم. در قریه آنزمان که پنج تا شش سال عمر داشته ام، اصلاً حدود ۱۳ خانواده، در احاطه آن قلعه قدیمی زندگی می نموده اند. در آن خانه های اقارب کلانسال ما، افسانه های اشتراک پدران و نیاکان این قبیله را، در لشکرکشی های "احمدشاه بابا" و یا اشتراک در "جنگ میوند" با "انگلیس ها" و شکست اجیران متجاوز آنها، حکایت می شد. همه قهرمانی های این جنگ را در تحت رهبری "سردار محمد ایوب خان"، معروف به "شیر میوند"، یاد می کرده اند. این سیزده خانواده، در آغاز، همه از بازماندگان، یک شخص، به اسم "عبدالعزیز خان" پسر "عبدالرسول خان" (عبدالرسول خان قرار حکایات کلانسالان با حدود ۱۱ پسر (ممکن بیشتر و یا کمتر) و با اقارب نزدیک او در قبیله، درین دره مسکن اختیار می کند که اجداد این قبیله در سه مرحله مهاجرت "جبری" را هم قبلاً متحمل شده اند. او برای تعدادی از پسران خود درین دره "گلستان" مربوط ولایت فراه "قلعه ها" اعمار می کند، البته در آغاز می گفتند، که در اداره "لوی قندهار" شامل بوده است. چشمید ها می گویند، که قلعه "گلی" قریه ما، که با نمونه خاص قدیمی آباد گردیده بود، درین سالهای جنگ اخیر «چهل ساله»، کاملاً ویران شده است، و خاک آنرا در باغ ها و زمین های زراعتی نزدیک آن، پاشیده اند. این قبیله طوری که قبلاً هم گفته شد، پس از تأسیس پادشاهی "درانی" (۱۷۴۷م) تحت قیادت "جنرال احمد خان ابدالی" مسمی به احمد شاه بابا، بعد از چندین "مهاجرت جبری" داخلی قبلی، به دره "گلستان" مسکن گزین شده اند. "اولین واحد" اداری

"دولتی"، درین محل، در زمان "پادشاهی" های بعد از "سقوط سلسله پادشاهی" نواسه های "مؤسس" پادشاهی، "احمد شاه بابا"، "علاقه‌داری" بوده و بعد به «ولسوالی» ارتقاء یافته است.

در مجاورت ما، قرات مختلف از اقوام مختلف عمدتاً «پشتون های درانی»، «تاجیک»، «پارس شیعه»، «تیموری»، «چار ایماق»، «زوری»، «تیمنی» بسر می برده اند. قریه ما در مجاورت با یک قریه بزرگتر (حدود بیش از صد خانه در آن زمان) با نام "قلعه کهنه"، واقع بوده است، که باشندگان آنرا، اکثراً "پارسی الاصل (شیعه)"، تشکیل می داده اند، همزیستی در طی نسل ها بصورت عمده، دوستانه و بدون خصومت های جمعی بوده است. با شرکت در زمین و سیستم آبیاری، توزیع آب کاریزها و هم چنان در نتیجه ازدواج ها، شبکه های خویشاوندی، چنان تحکیم یافته بود، که در تمام عادات و مراودات اجتماعی، فرق احساس نمی شد. جمعیت های کلتوری و "نژادی" هر دو جانب در باره گذشتگان هر دو طرف و ریشه های «نژادی» و وابستگی های «مذهبی» به خوبی واقف بوده اند. تا سنین نوجوانی، و ختم تحصیل در پوهنتون کابل، بیاد دارم که هرگاه حین عبور از پهلوی مسجد شریف اهل "تشیع"، صدای «اذان» ملا و یا طالب مسجد را می شنیدیم، بخصوص در وقت نماز "شام"، بدون هیچ نوع احساس امتناع، در همان مسجد شریف ادای نماز فرض را بجا می آوردیم. و یا اگر احساس می شد که نماز پیشین، ممکن تا رسیدن به مسجد شریف خود ما دیر می شد، بدون تأخیر در آن مسجد، نماز را ادا می نمودیم. ممکن است همه یکنوع فکر نداشته بوده باشد. اما در ظاهر زندگی محل ما، هیچ پرابلمی نداشته ایم. بر خلاف همه داد و ستد بین مردم ما، در آن منطقه، بوجه احسن صورت می گرفته است.

مردم قریه کوچک ما، در مسجد شریف که با سیستم سابق از "گل" اعمار گردیده بود، در فصل زمستان بعد از حاصل گیری شالی در فصل مربوطه، صحن مسجد را بجای فرش دائمی قالین که توان آنرا نداشته اند، با "کاه" خشک شالی فرش می کرده اند. حال فقط بعضی مراسم عید را از آوان طفولیتیم، بیش از "شصت و پنج سال" به اختصار بیان می دارم. طفولیت ام در حلقه اقارب زیاد سپری شده است. مادر و پدر هر دو متدین (سنی) فارغ از هر گونه تعصب و پیشداوری ممکن بوده اند، که دیگران شاید داشته بوده باشند. روابط مردم دهات ما با یکدیگر خیلی دوستانه بوده است. قبل از سن شمول به مکتب، خواندن (سه پاره و قرآن شریف) را از مادرم که کاکایش ملای مدرس معروف، بنام "ملا عبدالصمد" مرحوم بوده است آموخته بودم. (از آن مرحوم چهار پسر و دو دختر می ماند. دو پسر بزرگ که به ادای فریضه حج توان داشته اند، قرار شنیدنی وفات یافته اند.) آن کاکای مادرم، که به سن جوانی وفات می یابد، قرار حکایات، هم ملای "مدرس" بوده است و هم صاحب صوت خوب در قرائت قرآن شریف، یاد شده است. مادرم تلاوت قرآن شریف را تا دم مرگ بطور منظم انجام می داده است. قریه ما در جوار جوی آب یک کاریز موقعیت داشت، که بر طبق حکایات، که از سرچشمه آن کاریز "هزاران" سال سابقه داشته است، حدود پنج قریه خورد و بزرگ، از آب آن استفاده می نموده اند، باغ های آن دهات بهترین میوه این دره را داشته اند. این قبیله از صدها سال قبل درین محل زندگی می کنند، قریب همه با دو زبان کشور، یعنی دری (فارسی) و پشتو، بدون مشکل صحبت می نموده اند. درین قریه، از زبان بزرگان ما، از کوچکترین نماز خوانان مسجد رو، شناخته شده بودم. آنچه فراموش ناشدنی است، اینست که، آنچه من حکایت می کنم، ممکن حال اصلاً، نسل فعلی به آن ارزش های "کلتوری اسلامی" ما، واقف نباشند. من از روش باشندگان قریه های کوچک، در جنوب غرب و غرب افغانستان صحبت می کنم. در روز اول عید، طوری که در بالا نیز تذکر رفته است، پس از ادای نماز صبح، "ملای مسجد شریف قریه" که از معزز ترین و قابل احترام از جانب هر فرد شناخته نمی شد، پس از "فاتحه نماز" همه را با رسم معمول به بغل کشتی و آشتی و تبریکی عید، با صمیمیت توصیه می کرد. خورد سالان از شفقت کلانسالان برخوردار بوده و کلانسالان از احترام، جوانان و خورد سالان نیز حظ می برده اند. در ختم این مراسم، کلانسالان با دقت جریان "آشتی" کسانی را کنترل می نمودند، که اگر در آن سال و ماهای سپری شده، بین آنها "شکر رنجی"

احتمالی واقع شده می بود، بعد همه یک جائی به خانه آن خانواده بنام "تبریکی عید نو" می رفتند، که تازه ترین واقعه وفات یک عضو خانواده در آن خانواده، صورت گرفته بود. بعد از آن دیدار های انفرادی "آزاد" دوستان صورت می گرفت.

برای نسل جوان یادآور می شوم که نسل ما با امکانات حیاتی آن زمان در "فقر"، "فقدان" وسیع امکانات دیگر در مقایسه با امروز زندگی می کرده اند. اما تا زمانی که به ارزش های کلتوری که عقاید دینی و مذهبی نیز شامل آنست، اهمیت می داده اند و در اعمال اجراء شده آنها، استفاده از عقاید دینی و مذهبی مطابق اهداف "سیاسی"، محسوس نبوده است، در همان شرایط دشوار با صلح و آرامش بهتر زندگی می کرده اند. این نویسنده، بارها، موقف خود را ابراز داشته است، که بر ارزش های "کلتوری" نمی توان "دولت با ثبات" ایجاد کرد. زیرا از ارزش های کلتوری، انسان ها همیشه طبق دلخواه خود استفاده می کنند. هیچ قانون نباید آنها را از آنچه که خود و یا دیگر انسان ها اختراع، کشف و یا ایجاد نموده اند، با صدور امر، محروم سازند. در خاتمه نقل قول هائی را، از مخترع بی نظیر، فزیک نیمه اول قرن بیست، "البرت انشتاین" که گفته است: «**علم بدون دین فلج است، دین بدون علم کور است.**» و هم آنچه را نقل می کنیم که با وضعیت فعلی کشور ما نیز مطابقت نشان می دهد و چنین اظهار نموده است: «**مسائل را هیچگاه نمی توان با آن طرز تفکر حل کرد، که با آن طرز تفکر ایجاد شده باشد.**»

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

عید طفولیت که باز نیامد!

Yusufi_akbar_۶۴_eid_tofuliat_ke_baz_nayamad.pdf